

اسلاوی ژیتک و دنیای مجازی

ژیتک ، توپولوژی روند تکامل را در سه کره ژئوسفر (زمین فاقد حیات) بیوسفر (زمین زنده) و نوسه فر (عالم ذهن) تشریح می کند و می گوید در سومین مرحله تکاملی این کره خاکی و در فضای مجازی اینترنت (سایبراسپیس) یک "نوسه فر" مشترک پدید آمده است که به عنوان بزرگ ترین غیر (دیگری. = other) تاریخ ما را در خود بلعیده است و از فردیت و سوژه دکارتی چیزی باقی نگذاشته است. واقعیت کاملاً مجازی شده و شما بدون داشتن پارتنر (شریک) واقعی با تکیه بر قوه تخیلتان با تصاویر کامپیوتری نرد عشق می بازیید. ژیتک تفسیر دلوز و فوکو از پست مدرنیسم را که طبق آن به دلیل ایجاد روایت های مختلف اینترنتی، از دست استبداد خلاص شده ایم نقد می کند و وضعیت انسان پست مدرن را به مثابه انسان مجازی، وضعیتی هیستریک می داند. انسانی که نمی داند که در این فضای مجازی واقعاً با چه کسانی سر و کار دارد.

روند مجازی شدن انسان واقعیتی غیر قابل انکار، این که همه ما داریم روز به روز بیشتر و بیشتر از این "غیر بزرگ" الگو و سرمشق می گیریم حرف درستی است ولی آیا این غول صرفاً مبلغ یک روایت معین است؟ غول اینترنت ایده واحدی را تبلیغ نمی کند و هر گوشه آن برای خود، سازی می زند لذا تشبیه آن به موجودی غول آسا که واقعیت و فردیت ما را از ما می گیرد و ما به را به موجوداتی یکسان و مصنوعی و دست ساز تبدیل می کند، چندان واقعی به نظر نمی رسد. این غول هزار رنگ و هزار تکه، بر تنوع و تکثر دنیای ما بیش از پیش افزوده است. البته شک نیست دنیا و حتی واقعی ترین و صمیمی ترین حسیات ما دارد مجازی می شود ولی اساساً نفس هر ارتباطی بنیادش بر مجازی ساختن است. مگر تلفن و رادیو و تلویزیون کار دیگری می کنند. به نظر می رسد اصرار در انکار مجازی سازی، ما را به موضع سنت گرایانی نزدیک کند که با نفس تکنولوژی مخالفند.

از نقطه نظر فلسفی هم تاکید بر تقابل مجاز و واقعیت تا حد زیادی من درآوردی است. به محض این که انسان از طبیعت اولیه کودکی یعنی از رابطه حسی با دنیا به سوی رابطه فکری و لفظی با دنیا حرکت کند، مجازی سازی شروع می شود و توصیف و توضیح و تصویر و تصور و تفکر جای حس کردن را می گیرد و این حرکتی است که در جان انسان تعبیه شده و تعیین یافته است و انسان به مثابه انسان، از آن گریزی ندارد مگر آنکه بخواهد به عالم حسی و غریزی جانوران برگردد که - اگر هم بخواهد - قادر به چنین کاری نیست. ولی در عین حال می توان خطر مجازی شدن بی حساب و کتاب را به خود گوشزد کنیم - چنان که خطر آلودگی محیط زیست را به خود گوشزد می کنیم - و به خود بگوئیم به عنوان انسان از جنبه حسی وجودمان که هنر و اخلاق را خلق می کند، غافل نشویم.

تاکید خاص ژیتک بر سکس مجازی و ترس او برای از دست رفتن سکس حقیقی تا حدی ناشی از افراط دیوانه واری است که در میان مردم مشاهده می کند. این افراط جنون آمیز هرگز نمی تواند

جانشین سکس حقیقی شود و عمدتاً به خاطر توسعه سریع ارتباطات در مدت زمان کوتاه پدید آمده است. در واقع ما انسان های ندید بدیدی هستیم که دنیای مجازی امکانات غیر مترقبه ای برایشان فراهم کرده و از هول حلیم توی دیگ افتاده ایم. اما این افراط جنون آمیز هم مثل افراط های دیگر در دراز مدت با نوعی فیدبک منفی ، خود را کنترل و جبران خواهد کرد . چرا که به قول لکان تمناهای ما بی پایان است و پس از ارضای یک تمنا ، انرژی حیاتی به سمت دیگری جهت گیری می کند و رفته رفته تعادلی بین همه تمناها ایجاد می شود . با تمام این اوصاف ، هشدار ژیک هشداری به جاست همان گونه که هشدار جرج ارول در باب سیاست در کتاب های "قلعه حیوانات" و "1984" هشدار به جایی بود (هشداری که در عین حال محقق نشد) و همان گونه که هشدارهای زیست محیطی راجع به آینده زمین را هم باید جدی گرفت .

منشا احساس هویت

یکی از مسائلی که همیشه ذهنم را به خود مشغول می کرده است چگونگی و نحوه پیدایش "خود" و احساس هویت در انسان است.

لکان در مورد مرحله آینه ای می گوید انسان موجودی است که به صورت "پیش رس" و "ناقص" به دنیا می آید و برخلاف نوزاد سایر پستانداران که بلافاصله بعد از تولد خود را پیدا می کنند، نوزاد بشر، مدت ها نمی تواند روی پای خود بایستد و قائم به ذات گردد. برای جبران این ناتوانی است که خود را با تصویری که در آینه از خود می بیند یا با تصویری که از کودکان دیگر در ذهنش نقش می بندد "این همانی" می کند و چون این کار ثمره نوعی خیالبافی است، وارد فاز خیالی می شود که آغاز از خودبیگانگی انسان و همین طور خودشیفتگی اوست. فروید مکانیسم خود شیفتگی و اصولاً پیدایش مفهوم "خود" را توضیح نداده بود و نظریه لکان کوششی در جهت توضیح این مفهوم بود. در واقع "خود" پوشش و نقابی است بر وجود چند پاره انسان تا به او احساس توانایی بدهد. به عبارت دیگر، خود مفهومی اعتباری و غیرواقعی است. لذا در نظریات لکان "خود" یا "من" ساحتی فریب دهنده و غیر قابل اعتماد است در حالی که در نظریه فروید این بخش از وجود، محل اعتبار است. به نظر لکان "خود" بر ساخته این احساس است که ما توسط دیگران دیده می شویم و خود را در آینه می بینیم. به همین دلیل شخصیت پارانوئیدی (بدگمان) این احساس در معرض دید دیگران بودن را، بیشتر از سایر آدم ها دارد.

به نظر می رسد کل روندی که به پیدایش مفهوم "خود" نزد انسان منجر می شود، کاملاً با نظریه لکان تبیین نمی شود. خود را در آینه دیدن البته مؤثر است، اما **نام گذاری** و صدا کردن نوزاد به اسم معین هم، تاثیر اساسی در تکوین این مفهوم دارد. مع الوصف به نظر می رسد پیدایش مفهوم "خود" به فاکتور قوی تری نیاز دارد و نام گذاری و خودبینی در آینه، فقط آن را تقویت می کنند نه این که آن را بسازند و سامان دهی کنند.

حیوانات هم نوعی "احساس" هویت دارند ولی این احساس بسیار گنگ و مبهم و کلی است. مع الوصف این احساس آن قدر حضور و قدرت دارد که منجر به غریزه ای به نام "صیانت نفس" یا "حب ذات" گردد. اما در انسان قدرت و قوه ی انتزاع ذهنی و هم چنین نام گذاری است که علاوه بر "احساس" تمایز و تشخیص، باعث می شود که ما به این تشخیص و تمایز "**فکر**" هم بکنیم. در واقع احساس هویت جانوران به حیطة "**حس**" محدود می ماند ولی در انسان به حیطة تفکر و زبان هم گسترش می یابد و ما این گسترش را در رشد نوزاد می بینیم.

نوزاد انسان احساس تمایز و هویت ندارد. این حس بعداً پیدا می شود. جانورانِ دیگر این حس را دارند ولی بدان **فکر** نمی کنند. انسان در دوران نوزادی، حس تمایز ندارد. رفته رفته این حس را پیدا می کند (به قول لکان در دوران آینه ای) ولی در مرتبه بعدی فکر و کلام به این احساس هویت ابعاد گسترده تری می بخشند. نام گذاری و صدا کردن آدم ها به نامشان، در تعمیق و

تثبیت این حس نقش بسیار مهمی دارد. دیدن تصویر خود در آینه هم نقش مشابهی دارد. در واقع مفهوم آینه را باید موسع تر از معنای لکانی آن بگیریم و آینه را نوعی انعکاس رفتار اطرافیان کودک در ذهن او بدانیم. یعنی این رفتار اطرافیان است که در کودک القای هویت و تشخیص می کند. "محمد جعفر مصفا" می گوید نوزاد ابتدا به ساکن درکی از هویت و منیت ندارد. اما بزرگ ترها با ارزش گذاریهای مثبت و منفی بر اعمال او، این حس را به او می دهند و القا می کنند که نه به انگیزه های طبیعی که با واکنش های مهر آمیز و قهر آمیز و مثبت و منفی بزرگترها خود را تطبیق دهد و این آغاز روند از خود بیگانگی و غیر طبیعی شدن ماست. دیگر کودک نه براساس خواست طبیعی خود بلکه به خاطر دریافت تحسین اطرافیان، شکلات را با دستش قسمت می کند. رفته رفته از مجموعه صفاتی که در ذهنمان برای خود تصور و تصویر می کنیم یک ذات و هویت برای خودمان می سازیم که چیزی جز اعتباریات ذهنی نیست و به قول شاملو این آغاز "جدا سری" انسان از عالم است.

شاید ارسطو اولین کسی بود که به تمایز ذات و صفات پرداخت و گفت مجموعه صفات، به مثابه اعراضی بر گرد ذات، جمع می شوند اما در فلسفه جدید مفهوم ذات انگاری *essentialism* برافزاده است و گفته می شود منهای صفات، ذاتی وجود ندارد. ذات در فلسفه ارسطو به مثابه یک هسته فرضی تصور می شد که خواص ماده از قبیل طول و عرض و ارتفاع را ندارد و مشمول تغییر و تحول زمانی هم نمی شود. نفی تصور ذات انگارانه با استنتاجات جدید روانشناسانه مبتنی بر اعتباری بودن هویت انطباق دارد.

عوارض ناشی از هویت مداری و خودمداری چنان گسترده و وحشتناک بود که میل بازگشت به طبیعت (نظریه ژان ژاک روسو) و دوران کودکی را تقویت کرد میل بازگشت به رحم امن مادر و میل بازگشت به عالم مُثُل در نظریه افلاطون و شوق بازگشت به نیستان اولیه وجود در نظریه متصوفه هم دلالت های مشابهی دارند ولی سؤال این است که آیا این بازگشت ممکن و مطلوب است؟ ممکن نیست چون انسان به طور بازگشت ناپذیری قوه تجرید و تکلم پیدا کرده و دیگر با احساس هویت نمی تواند وداع کند. مطلوب هم نیست چون نوعی عقب گرد محسوب می شود. مطلوب آن است که احساس هویت داشته باشیم ولی گرفتار عوارض آن (تفاخر و تظاهر و حق ستیزی) نشویم. ما با شناخت روندی که منجر به وضعیت فعلی شده است و آگاهی از اعتباری بودن این هویت جنگ افروز و ناسازگار، علی الاصول در موقعیتی قرار داریم که می توانیم از زیاده خواهی های آن دل بکنیم. در واقع باید به جای بازگشت و فرورفتن نوعی پیشروی و فرارفتن را بخواهیم. ما از مرحله کودکی گذشته ایم و بالغ و عاقل شده ایم. به جای نفی و نهی عقل و تحسین غریزه و طبیعت باید به فراعقل (عشق) و فراطبیعت (اطوار بالاتر) فکر کنیم ضمن این که حق غرایز و عقل را هم در جای خود و مرتبه خود ادا کنیم.

هویت سیار

هویت امری عارضی است به این معنی که فاقد ذات و فاقد هسته ای ثابت و غیر قابل تغییر است .
هویت امری سیال و سیار است. هویت ملی و هویت ایرانی ما هم از این قاعده مستثنی نیست . به
این معنی که هویت ما به لحاظ قومی ترکیب پیچیده ای از اقوام مختلف و به لحاظ مذهبی نیز
چنین است و تطورات و تحولات قومی و مذهبی فراوانی در طول تاریخ داشته است که تا به اینجا
رسیده است . در تحلیل نهایی هویت امری قراردادی و نسبی است که مؤلفه های آن دائماً در حال
تغییرند. در حال حاضر سه مؤلفه مهم این هویت عبارتند از فرهنگ ایرانی (با نمودهایی در جشن
های باستانی و روحیه شاعریمان) ، فرهنگ اسلامی و غربی، که در هم تنیده اند. بنابراین از
منظری تاریخی و فلسفی ، چیزی به نام هویت ناب وجود ندارد و تقاضای بازگشت به هویت ناب
بیشتر از آن که امری واقعی و ممکن باشد ، حاکی از یک تقاضا و طلب کاری روانی برای پر کردن
یک کمبود و خلأ هویتی یا نوعی احساس حقارت است .

اما در تحلیل نهایی هویت یک جنبه مثبت و یک جنبه منفی دارد. جنبه منفی آن تقویت خود
محوربینی و خود برتربینی قومی و قبیله ای و حتی مذهبی است . جنبه مثبت آن این است که
وجود علقه هایی که مقدم بر وجود فردی ما و از پیش وجود داشته و به ما به ارث رسیده اند می
تواند همسویی و یکپارچگی انرژی های فردی در جهت مثبت را به همراه داشته باشد . اما این
همسویی به همان اندازه هم می تواند مورد سوء استفاده قرار گیرد و در جهت افزایش تخاصمات به
کار گرفته شود .